

آسیب‌شناسی و ناپایداری توسعه اجتماعی در ایران غلامرضا غفاری^۱

چکیده

توسعه به مثابه صفتی که بیانگر کم‌وکیف هر جامعه و دوره تاریخی است و در حوزه‌های وسیع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در مقیاس‌های کلان (نظام)، میانی (نهادی و سازمانی) و خرد (کنشگری) قابل شناسایی و احصاء است. به رغم قوت‌ها و توانمندی‌هایی که با خود دارد آسیب‌ها و مسائلی را هم همراه دارد که آن را دچار اختلال و ناپایداری‌هایی می‌کند. این اختلال و ناپایداری در کشورهایی که فرایند توسعه‌شان متأثر از جوامع دیگر و پارادایم‌های فکری بیرونی بوده بیشتر بوده است. و مهم‌تر اینکه این وضعیت در حوزه اجتماعی که قلمرو توسعه اجتماعی را تشکیل می‌دهد نمای بیشتری دارد. در این مقاله به چرایی غفلت از توسعه اجتماعی، ناپایداری و آسیب‌های آن در پرتو گفتمان‌های جدید و تازه‌ای که در نوشته‌های توسعه مطرح شده‌اند، چون گفتمان پسا استعماری، پسا توسعه‌ای و توسعه جایگزین و نیز تجربه عملی و پیامدهایی که سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای از حیث اجتماعی در پی داشته‌اند استفاده می‌شود. فرض بنیادی این مقاله این است که امر اجتماعی و به تبع آن توسعه اجتماعی مورد غفلت قرار گرفته و نگاهی تقلیل‌گرایانه در بحث‌های توسعه وجود داشته است. به گونه‌ای که توسعه اجتماعی را در مقام نظر معطوف به رفاه اجتماعی در معنای حداقلی آن و از حیث سیاستی معادل با تدارک خدمات رفاهی و پاسخ به نیازهای اساسی دانسته و یا اینکه پسماند امر اقتصادی و سیاسی تلقی شده است. در ایران به رغم اینکه برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب اسلامی با پسوند‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تعریف شده‌اند. لیکن سهم بخش اجتماعی در مقام نظر و عمل در قیاس با بخش اقتصادی در حاشیه بوده به گونه‌ای که برنامه‌های توسعه به حوزه اقتصادی و عمرانی فرو کاهیده شده‌اند.

واژگان کلیدی: توسعه اجتماعی، ناپایداری، گفتمان‌های توسعه‌ای، سیاست توسعه، آسیب‌شناسی

۱- مقدمه

طرح و قوت گرفتن توسعه اجتماعی در دوره جدید را باید در ظهور انقلاب صنعتی، گسترش روزافزون فرایند تفکیک اجتماعی و ضرورت سازماندهی فرایند توسعه از حیث نظری و عملی جستجو کرد که برآمدن رویکردهای مختلف توسعه را در باب کم و کیف توسعه در پی داشته است. هر چند که وجه غالب اکثر آنها در نقطه شروع، تمرکز بر رشد اقتصادی و حتی معادل دانستن توسعه با آن بود و از حیث ارزیابی و سنجش غالباً معطوف به اندازه‌گیری و مقایسه درآمد سرانه و یا تولید ناخالص داخلی بودند و توسعه به مثابه افزایش میزان این شاخص‌های کمی در نظر گرفته می‌شد. با چنین پنداشتی توسعه به عنوان یک فرایند، آشکارا به بسیج برنامه‌ریزی شده منابع و تکنولوژی عمومی و خصوصی در راستای رشد اقتصادی مربوط دانسته می‌شد و از منظر رفاه و بهزیستی اجتماعی، گزاره «ثروت بیشتر به خوشبختی بیشتر افراد می‌انجامد»، اصلی پذیرفته شده تلقی می‌گردید (غفاری و امیدی، ۱۳۸۸). لیکن از اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی، با بروز و ظهور پیامدهای منفی حاصل از رشد که در مواردی همراه با اعتراض و شورش‌هایی از بخش‌های فرو دست جامعه بود و نیز افزایش نابرابری‌ها و فقر و برجسته شدن دغدغه‌های جدید از سوی دیگر، جایگاه رشد اقتصادی به عنوان هدف اصلی توسعه مورد پرسش و تردید قرار گرفت و تلاش‌هایی انجام شد تا رشد اقتصادی و سیاست‌های مربوط به آن نه به عنوان هدف بلکه به عنوان یکی از ابزارهای دستیابی به اهداف توسعه در نظر گرفته شود. به تعبیر فاین^۲ (۱۳۸۵) «اجماع واشنگتن» در اوایل دهه ۱۹۸۰ در راستای تسلط مجدد بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول با رویکرد تسلط مؤلفه‌های اقتصادی توسعه در چارچوب سیاست‌های تعدیل، مجدداً رشد اقتصادی را به عنوان عامل مؤثر توسعه برجسته ساخت. اما پیامدهای منفی این سیاست‌ها در حوزه اجتماعی موجب دامن زدن به این بحث شد که اساساً تعدیل نمی‌تواند چهره‌ای انسانی داشته باشد. از این رو در اوایل دهه ۱۹۹۰ سازمان ملل، گزارش توسعه‌ای را با رویکرد توسعه انسانی منتشر کرد و از اواسط این دهه، به ویژه در پی صدور بیانیه آمستردام، مؤلفه‌های مربوط به توسعه‌ی اجتماعی نظیر سرمایه اجتماعی، همبستگی اجتماعی و ... نیز به نوشته‌های توسعه راه یافت و به تعبیری در سلسله مراتب اهداف توسعه تغییراتی اساسی حاصل گردید و با تأکید سازمان ملل،

² Fine

بهبودی اجتماعی و کیفیت زندگی در رأس اهداف توسعه قرار گرفت. این تغییر پارادایمی با تعیین اهداف توسعه هزاره^۳ از سوی سازمان ملل نیز تقویت شده است. استیگلیتز^۴ (۱۳۸۲) در بحث از پارادایم جدید توسعه، توسعه را معطوف به تحول و توسعه اجتماعی می‌داند که ضمن گسترش افق‌های انتخاب و آزادی افراد، کاهش فقر و تخریب محیط زیست، افزایش بهداشت و طول عمر و به طور کلی ارتقاء کیفیت زندگی را به همراه دارد. او بر این باور است که در دهه‌های گذشته، نظریه‌پردازان با تلقی فنی از توسعه، صرفاً به بعد اقتصادی آن توجه داشته‌اند لذا ضروری است که در گذار به پارادایم جدید، توسعه را مقوله‌ای اجتماعی و مشارکتی در نظر گرفت که «گفتگوی آزاد و مشارکت مدنی فعال و انعکاس صدای افراد در تصمیماتی که بر زندگی آنها تاثیرگذار است را نیز شامل می‌گردد» (استیگلیتز، ۲۰۰۲: ۱۶۵). این گذار پارادایمی به ویژه در دیدگاه نهادهای بین‌المللی سبب گردید تا در نظریه‌های جدید توسعه ارتقاء مطلوبیت، رضایت خاطر ذینفعان برنامه‌های توسعه‌ای و در نظر گرفتن خواست جمعیت هدف و پایداری توسعه اجتماعی اهمیت شایان توجهی پیدا کند. در عین حال در بسیاری از کشورهای در حال توسعه همراهی و توازن لازم بین صورت‌های مختلف توسعه وجود ندارد که خود موجب ناسازگاری و به حاشیه رفتن و نیز ناپایداری توسعه اجتماعی شده است.

۲- طرح و بیان مسئله

توسعه به مثابه صفتی که بیانگر کم‌وکیف هر جامعه و دوره تاریخی است و در حوزه‌های وسیع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در مقیاس‌های کلان (نظام)، میانی (نهادی و سازمانی) و خرد (کنشگری) قابل شناسایی و احصاء است به رغم قوت‌ها و توانمندی‌هایی که با خود دارد آسیب‌ها و مسائلی را هم همراه دارد که آن را دچار اختلال و ناپایداری‌هایی می‌کند. این اختلال و ناپایداری در کشورهایی که فرایند توسعه‌شان متأثر از جوامع دیگر و پارادایم‌های فکری بیرونی بوده بیشتر بوده است. و مهم‌تر اینکه این وضعیت در حوزه اجتماعی که قلمرو توسعه اجتماعی را تشکیل می‌دهد نمای بیشتری دارد. در این مقاله به چرایی غفلت از توسعه اجتماعی، ناپایداری و آسیب‌های آن

^۳ Millennium Development Goals

^۴ Stiglitz

در پرتو نقد رویکردها و نظریه‌ها مرسوم توسعه و نیز سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای اختیار شده که به لحاظ سازوکار اجرایی عمدتاً مبتنی بر برنامه ریزی اثباتی و فرا اثباتی بوده‌اند پاسخ داده خواهد شد که در این مسیر از گفتمان‌های جدید و تازه‌ای که در نوشته‌های توسعه مطرح شده‌اند چون گفتمان پسا استعماری، پسا توسعه‌ای و توسعه جایگزین و نیز تجربه عملی و پیامدهایی که سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای از حیث اجتماعی در پی داشته‌اند استفاده می‌شود. فرض بنیادی این مقاله این است که امر اجتماعی و به تبع آن توسعه اجتماعی مورد غفلت قرار گرفته و نگاهی تقلیل‌گرایانه در بحث‌های توسعه وجود داشته‌است. پرهیز از تقلیل‌گرایی کمتر در مقام سیاستگذاری محل اعتنا بوده‌است که نمونه آن را می‌توان در مورد توسعه اجتماعی دید، مفهومی که به سان دیگر سازه‌ها و مفاهیم اجتماعی که در علوم اجتماعی مورد تتبع و بررسی هستند، بنا به ماهیت سازه‌ای و مرجع‌شان همواره در معرض شیفت‌های مفهومی، نظری و سیاستی هستند. هر چند که در برخی از جوامع بنا به دلایل عدیده‌ای این مفاهیم آنچنانکه انتظار می‌رود نه در سطح نظری و نه در سطح سیاستی مورد اهتمام صاحب‌نظران و سیاستگذاران قرار نمی‌گیرند و مواجه با کاستی‌های معنایی و سیاستی هستند که خود نقیصه‌ای در خور تامل است. توسعه اجتماعی در ایران به رغم طرح آن در چند دهه اخیر مستثنی از این وضعیت نیست. به گونه‌ای که توسعه اجتماعی را در مقام نظر معطوف به رفاه اجتماعی در معنای حداقلی آن و از حیث سیاستی معادل با تدارک خدمات رفاهی و پاسخ به نیازهای اساسی دانسته و یا اینکه پسماند امر اقتصادی و سیاسی تلقی شده‌است. از این منظر توسعه اجتماعی قالبی پیامدی که گویا پس از توسعه اقتصادی سر بر می‌آورد و عارض بر بحث‌های توسعه اقتصادی و صنعتی است دیده شده‌است. چنین پنداشتی توسعه اجتماعی را به حاشیه برده و آن را از جایگاه اصلی خود خارج کرده‌است که خود آغازی برای اختلال، آسیب‌پذیری و از جادر رفتگی در فرایند توسعه‌است. امروزه در بین صاحب‌نظران توسعه به خصوص آنهایی که به هزینه‌ها، آسیب‌ها و ناپایداری توسعه اعتنا دارند این اجماع وجود دارد که عمده مسائل و مشکلات ریشه و حضور در حوزه اجتماعی دارند. در نتیجه بخش‌های نظری و سیاستی توسعه اجتماعی که بخش سیاستی آن را بیشتر باید در حوزه سیاست اجتماعی جستجو کرد اهمیت وافر پیدا کرده‌است. در ایران به رغم اینکه برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب اسلامی با پسوند‌های اقتصادی، اجتماعی و

فرهنگی تعریف شده اند لیکن سهم بخش اجتماعی در مقام نظر و عمل در قیاس با بخش اقتصادی در حاشیه بوده به گونه ای که برنامه های توسعه به حوزه اقتصادی و عمرانی فرو کاهیده شده اند.

۳- ادبیات و پیشینه موضوع

اندیشه و رویکردهای نظری توسعه که وجه سیاستی نیز در نوشته های و طرح های توسعه ای پیدا کرده اند، بر مبنای نوشته های تولید شده در حوزه مطالعات توسعه، می توان در قالب چهار برش زمانی زیر مورد اعتنا قرار داد.

۱- دوره ۱۹۷۰-۱۹۴۵؛ توسعه به مثابه رشد اقتصادی

در این دوره، مبنای نوشته های توسعه، پارادایم نوسازی^۵ بود که رشد را فرایندی خطی می دانست. مشخصه بارز این دوره معادل دانستن رشد اقتصادی با توسعه است بدین معنا که کشورها برای رسیدن به توسعه می بایست برنامه های خود را بر افزایش تولید ناخالص داخلی متمرکز کنند که این امر به نوبه خود نیازمند افزایش روزافزون سرمایه گذاری به ویژه در بخش ها و مناطقی است که از مزیت نسبی برخوردارند. و گمان بر این بود که به تدریج نتایج حاصل از رشد اقتصادی به سایر حوزه ها و مناطق سرریز و موجب توسعه آنها نیز می شود.

۲- دوره ۱۹۸۰-۱۹۷۰؛ توجه به ابعاد اجتماعی توسعه از منظر اقتصاد سیاسی

در اواخر دهه ۱۹۶۰ مشاهده گردید که به رغم رشد سریع اقتصادی، مسایلی چون فقر، بیکاری، نابرابری اقتصادی، شکاف اجتماعی و ... رو به فزونی نهاده است که این امر موجب انجام مطالعات گسترده ای پیرامون سیاست های توسعه در راستای تنظیم رابطه رشد و توزیع گردید. از این رو در این دوره تکنولوژی های کاربر، مکانیسم های توزیع مجدد درآمد و فراهم آوردن نیازهای اساسی انسان مورد توجه قرار گرفت و نظریه ها و الگوهای تغییر ساختاری با محوریت صنعتی شدن جایگزین مراحل خطی رشد شدند. پارادایم وابستگی که در این دوره نمود یافت، سه عامل را در ایجاد وضعیت پیش آمده به ویژه در کشورهای توسعه نیافته شناسایی می کند؛ سیاست های کشورهای صنعتی، عدم تناسب توصیه های

⁵.modernization

سازمان‌های بین‌المللی با شرایط و توانایی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورها و پایداری شکاف میان کشورهای فقیر و غنی و همچنین نابرابری درون کشورهای توسعه نیافته. در اواخر این دوره توجه به مسایلی چون فقر و نابرابری کاهش یافت که البته این امر نه به معنای حل این مسایل، بلکه نتیجه برجسته شدن بحران‌هایی چون بدهی‌های خارجی کشورهای توسعه نیافته بود. در این دوره بانک جهانی نیز با هدف افزایش بهره‌وری، کمک به توسعه‌ی نیازهای اساسی و ارائه مستقیم کمک به فقرا از محل منابع حاصل از رشد سریع اقتصاد را در دستور کار خود قرار داد.

۳- دوره ۱۹۹۰-۱۹۸۰؛ خصوصی‌سازی و تعدیل ساختاری

در این دوره که با قدرت‌گیری دولت‌های محافظه‌کار در کشورهای عمده صنعتی همزمان بود، سازمان‌هایی که دیدگاه‌های توسعه در کشورهای ضعیف را نشان می‌دادند در حاشیه قرار گرفتند و در عوض بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نفوذ بیشتری یافتند که کمک‌های خود به کشورهای در حال توسعه را مشروط به پذیرش اصلاحاتی ساختاری از سوی آنها می‌دانستند و سیاست‌هایی نظیر کاهش ارزش پول، کاهش کسری بودجه دولت از طریق کاهش هزینه‌های عمومی به ویژه یارانه‌های تولید و مصرف، آزادسازی تجارت، اصلاح نظام مالیاتی، تثبیت و مقررات‌زدایی و گذار به نظام بازار می‌بایست در دستور کار کشورهای در حال توسعه قرار می‌گرفت. در این دوره علاوه بر تعدیل ساختاری، صنعتی شدن مؤثر و توسعه‌ی صادرات نیز مورد تأکید قرار داشت. به لحاظ نظری نیز الگوی غالب این دوره، نظریه‌های لیبرالی و نئوکلاسیک هستند. در اواخر این دوره مجدداً بحث تعادل رشد و توزیع با تأکید بر اشتغال به عنوان مسأله‌ی اصلی سیاست‌ها مورد توجه قرار گرفت که به قوت گرفتن نظریه‌های نهادی جدید کمک می‌کرد.

۴- دوره بعد از ۱۹۹۰؛ مطرح شدن توسعه انسانی

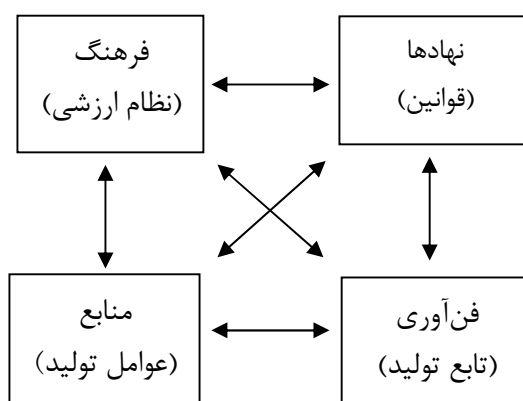
اواخر دهه ۱۹۸۰ همزمان بود با فروپاشی شوروی و خروج جهان از حالت دوقطبی، گسترش مفهوم جهانی‌شدن و ایجاد نوعی همگرایی در نظریه‌های توسعه. در اوایل دهه ۱۹۹۰ دیدگاه توسعه‌ی انسانی از سوی سازمان ملل مطرح گردید و شاخص‌های آن در اولویت‌بندی کشورها بکار گرفته شد. در این دیدگاه که «توسعه عبارت است از فرایند بسط انتخاب‌های انسانی در بستر فضای اجتماعی قابلیت‌زا برای دستیابی به زندگی بهتر»

(سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۸ ج: ۳۷)، بر ایجاد و تقویت قابلیت های انسانی (سلامتی، دانش و مهارت، اوقات فراغت، ...) و محور قرار گرفتن انسان در فرایند توسعه تأکید می شود. در دو دوره اخیر، نوعی گذار از الگوهای کلی توسعه به سمت مطالعات خرد صورت پذیرفت و همچنین کانون مباحث از فراگرد توسعه به جنبه های ویژه توسعه نیافتگی و تمرکز از انباشت سرمایه به نحوه تخصیص سرمایه معطوف گردید. در این دوره نهادهای بین المللی نیز کوشیدند تا از اهداف سنتی اقتصاد کلان از قبیل درآمد ملی، سلامت مالی و ثبات در توازن پرداخت ها فراتر روند و به توسعه اجتماعی شامل حقوق اساسی بشر، برخورداری از یک مقام حقوقی عادلانه، سواد و بهداشت مناسب دست یابند. به طور خاص از اواسط این دوره توجه به مؤلفه هایی نظیر همبستگی اجتماعی، توانمندسازی، ادغام اجتماعی، مبارزه با طرد اجتماعی، توسعه مبتنی بر مشارکت فقرا و ... وارد ادبیات توسعه شد و با آغاز هزاره سوم نیز، مباحث مربوط به توسعه هزاره با تمرکز بر فقرزدایی، بهداشت، آموزش و برابری جنسیتی ورد توجه قرار گرفتند.

۴- ابعاد مفهومی و نظری

توسعه اجتماعی در معنای جدید آن با افزایش ظرفیت نظام اجتماعی، ساختار اجتماعی، نهادها، خدمات و سیاست بهره گیری از منابع برای سطوح زندگی مطلوبتر تعریف می کنند تحقق چنین توسعه ای در گرو توانمند سازی، بسط حضور و مشارکت مردان و زنان در عرصه عمومی و شبکه چندگانه روابط اجتماعی است. که امکان ایجاد دگرگونیهای بنیادی در ساختارها و روابط اجتماعی با انگیزه تحقق اهداف ادغام اجتماعی، انسجام اجتماعی و پاسخگو کردن کارگزاران را فراهم می سازد. در مجموع توسعه اجتماعی در شکل فراگیر و پایدار آن با مولفه هایی همچون بهبود در کیفیت زندگی، تحقق برابری و عدالت اجتماعی، نیل به یکپارچگی اجتماعی، تحقق نظام شایسته سالاری، مشارکت اجتماعی در قالب بسط انجمن ها و نهادهای مدنی، تقویت قابلیت و ظرفیت نظام اجتماعی، پاسخگویی به ضرورتهای حاصل از دگرگونیهای مختلف، پذیرش تکثر اجتماعی با حفظ انسجام ملی و ارتقای توانمندیها و قابلیت های نظری و عملی آحاد افراد جامعه و نیل به کنشگرانی که در قامت شهروندان فعال که سازنده جامعه ای گرم و سرزنده هستند پیوند دارد. در معنایی محدودتر توسعه اجتماعی را پویایی و پایداری نظام اجتماعی تعریف می کنند و به پیوند و

ارتباط دیالکتیکی نظام اجتماعی با متغیرهای اقتصادی، فرهنگی و نهادی توجه می‌شود. به نظر هایامی^۶ توسعه اقتصادی و اجتماعی از طریق تعامل بین نیروهای اقتصادی و عناصر فرهنگی - نهادی در تاریخ بارها تکرار شده است (هایامی، ۱۳۸۰: ۴۲). او در هم تنیدگی این عناصر را در قالب شکل زیر نشان داده است.



شکل (۱) درهم‌تنیده‌ی نظام اجتماعی

سن^۷ نیز بر اتخاذ رویکرد چندجانبه از توسعه تاکید دارد. رویکردی که «تکه‌تکه کردن فرایند توسعه را رد می‌کند (به عنوان مثال، اینکه فقط توسعه را به آزادسازی یا یک فرایند منفرد فراگیر دیگر محدود کنیم). جستجو برای یک راه علاج منحصر به فرد و همه منظوره (همچون بازارهای آزاد یا تصحیح قیمت‌ها بخش عمده‌ای از تفکر اقتصاددانان گذشته بوده است در حالی که به جای آن رویکرد جامع و چندوجهی مورد نیاز است که هدف آن پیشرفت همزمان در همه جنبه‌ها است که یکدیگر را تقویت می‌کنند (سن، ۱۳۸۱: ۱۷۸). او بر فراتر رفتن از اصلاحات اقتصادی و سیاست‌های اقتصادی محض به خصوص تاکید صرف بر آزادسازی تاکید دارد. به گمان سن دفاع از اصلاحات اقتصادی به عنوان موضوع اصلی سیاست اقتصادی توجه ما را از پرداختن به دیدگاه گسترده‌تر فرصت‌های اجتماعی منحرف می‌سازد (سن، ۱۳۸۱: ۲۷۲). سن به تعامل بین عاملیت و ساختار توج دارد. او به نقش

^۶.Hayami

^۷.Sen

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی معایم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: بر سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارویدشت و خرداد ۱۳۹۳

سازنده و فعال کنشگر انسانی به عنوان موتور محرکه توسعه عنایت دارد و هم به تاثیر ساختارهای اجتماعی به خصوص نقش دولت در فرایند توسعه اجتماعی که در چارچوب دو نوع دولت مداخله‌گر سرکوب‌گر و تهدیدکننده آزادی و نیز دولت حامی و بسط‌دهنده آزادی‌های موثر مورد بحث قرار می‌دهد. او دولت نوع دوم را به عنوان ساختاری موثر و سازنده در توسعه می‌شناسد. به نظر هایامی مسئله مهم برای رهبران سیاسی یا سیاستمداران این است که احتمال بقای خود را به حداکثر برسانند. برای دستیابی به این هدف، تخصیص بودجه به کالاهای عمومی گوناگون بر پایه توجه به س هم این کالاها در رفاه اقتصادی صورت نمی‌گیرد، بلکه براساس محاسبات مربوط به تقویت افزایش پشتیبانی سیاسی انجام می‌شود (هایامی، ۱۳۸۰: ۲۶۱). سیاستمداران و بوروکرات‌ها باید بکوشند تا به بهترین نحو ممکن موجب رفاه ملت شوند. ولی معمولاً این کارگزاران به این وسوسه تسلیم می‌شوند که به جای نفع مردم و رفاه ملت به دنبال نفع شخصی خود بروند. این «رسوایی اخلاقی» در قراردادهای کارفرما- کارگزار در بخش خصوصی هم وجود دارد (هایامی، ۱۳۸۰: ۲۶۳). رویکرد های جدید نسبت به توسعه نگاهی فراگیر دارند. به گونه ای که توسعه را در قالب و صورت های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن می بینند نمونه آن را می توان در رویکرد سه اقتصاددان برجسته و برنده جایزه نوبل دید.

رویکرد سه برنده جایزه نوبل به توسعه

نورث	استیگلیتز	سن
افزایش اعتبار و اهمیت نهادها	تحول ساختاری جوامع	آزادی انتخاب
رشد ساختارهای مشوق و تسهیل کننده	رویکرد کل گرایانه و پویایی	چندوجهی شدن محتوای رویکرد توسعه و حکمرانی مطلوب
ساختارهای تسهیل کننده و تقویت سازوکارها	تاکید بر مالکیت و مشارکت	اهداف را فراتر از افزایش سرانه تولید ناخالص ملی دیدن
ارزش‌ها، ادراکات و عقاید واقع گرایانه	شمولیت و آگاهی سازی	توسعه به عنوان تعریض و گسترش فرصت‌ها
تغییر در محیط انسان	شراکت و همراهی	ابعاد گوناگون آزادی
کنترل بر تصمیم گیری	سرمایه اجتماعی	کالاهای عمومی / ارزش‌های اجتماعی

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: بر سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارديبهشت و خرداد ۱۳۹۳

سن	استیگلیتز	نورث
مسئله نهادها	آزادی مسئولیت	نهادهای بالا به پایین و پایین به بالا

(دانینگ، ۲۰۰۴: ۴۴)

در مجموع برای توسعه اجتماعی می‌توان این ایده را مطرح نمود که توسعه اجتماعی معطوف به ایجاد تغییرات مثبت و بهینه در ساختارهای اجتماعی برای فراهم سازی ظرفیت و بسترهای مناسب جهت نیل به توسعه مطلوب است هر چند که تقویت عاملیت انسانی نقش بنیادی را دارد. قلمرو آن حوزه تعاملات اجتماعی متقابل برای تولید تعهد لازم جهت وحدت و وفاق اجتماعی است. و به لحاظ هستی‌شناسی، توسعه اجتماعی با محوریت انسان به مثابه کنشگر فعال و آگاه در ساحت‌های معنوی و مادی (جهان فرامادی و مادی) مبتنی بر مبانی و آموزه‌های دینی و انسانی- اجتماعی تعریف می‌شود. چرا که عدالت محوری و معنویت‌گرایایی که از آموزه‌های کلیدی ادیان و به ویژه دین اسلام می‌باشند باید از اصول بنیادین توسعه تلقی شوند. هر چند که این اصول نقش اساسی را برای همه اشکال توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دارند لیکن برای توسعه اجتماعی اهمیت در خور توجه تری دارند. انسان اجتماعی که واجد مجموعه‌ای از صفات و قابلیت‌های چون: خدا باوری، کرامت (محترم بودن)، آزادگی و عزت (عزیز بودن) است. تحقق این نوع توسعه در گرو توانمند شدن شهروندان در سازماندهی به ظرفیت‌های خویش و ساختار اجتماعی برای مواجهه با فرصت‌ها و چالش‌های پیش رو است. محمل‌های توسعه اجتماعی در درجه نخست ظرفیت‌های درون جامعه‌ای، مانند سنت‌های تاریخی اعم از سنت‌های دینی و ملی هستند؛ که مقوم الگوی بومی توسعه اجتماعی خواهند بود.

۵- توسعه اجتماعی در ایران

هر چند که در دو دهه اخیر تلاش‌هایی صورت گرفته که کارگزاران توسعه را فراتر از دولت قرار گیرند لیکن در عمل کارگزار اصلی توسعه اجتماعی در ایران همچنان دولت است که سهم و نقش دولت را در مقام سیاست‌گذار و مجری در قالب برنامه‌های توسعه دید. با توجه به چهار برش زمانی مطرح شده در مورد پیشینه توسعه اجتماعی می‌توان گفت برنامه‌های اول تا چهارم پیش از انقلاب با دوره زمانی اول و برنامه پنجم با دوره زمانی دوم

مقارن بوده است. برنامه اول پس از انقلاب اسلامی در اواخر دوره سوم تدوین یافت و برنامه‌های دوم، سوم، چهارم و پنجم نیز در دوره بعد از ۱۹۹۰ تصویب شده‌اند. اهداف کلی برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۳۷۲-۱۳۶۸) با توجه به خاتمه جنگ، بر بازسازی و تجهیز بنیه دفاعی، بازسازی و نوسازی ظرفیت‌های تولیدی و زیربنای خسارت- دیده و تأکید بر رشد اقتصادی و خودکفایی محصولات کشاورزی استوار گردید. در پیوست شماره یک برنامه آمده است «هرچند که سیاست‌های اصلاح توزیع درآمد در کوتاه‌مدت ممکن است که رفاه نسبی برای قشر محروم ایجاد کند ولی در بلندمدت تا درآمد ملی افزایش نیابد، سطح عمومی رفاه اجتماعی افزایش نخواهد یافت بنابراین در ابتدای مراحل توسعه اقتصادی کشور باید توجه داشت که توزیع درآمد هر چقدر هم که به طور عادلانه تنظیم شده باشد، اگر رشدی در درآمد کل جامعه اتفاق نیفتد، غیر از گسترش عمومی فقر و محرومیت در جامعه نتیجه‌ای نخواهد داشت» (وزارت برنامه و بودجه، ۱۳۶۸: ۱۰-۱). به بیان دیگر در این برنامه مسأله توزیع درآمد به عنوان هدفی ثانوی مطرح می‌شود و این امیدواری وجود دارد که پس از طی مرحله‌ای از رشد اقتصادی، اثرات رشد به گروه‌های اجتماعی سرریز شود. در برنامه دوم (۷۸-۱۳۷۴) تأمین بهداشت عمومی و گسترش بیمه‌ی همگانی، توجه به مناطق محروم با اولویت اشتغال، بهداشت و آموزش و جهت‌دهی به پرداخت‌های انتقالی دولت در راستای حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و نیازمند از جمله خط-مشی‌های ذیل هدف تحقق عدالت اجتماعی است. برنامه دوم که بر اساس سیاست تعدیل اقتصادی تدوین یافته است بر مؤلفه‌های نظیر نرخ شناور ارز، حذف تدریجی معافیت‌های مالیاتی، تشویق سرمایه‌گذرای خارجی و تسهیل فرایندهای گمرکی تأکید دارد. مباحث مربوط به تأمین اقتصادی-اجتماعی نیز با رویکردی ابزاری-خدماتی در آن بازتاب یافته است. برنامه سوم (۸۳-۱۳۷۹) پیرو سیاست تعدیل و اصلاح ساختاری است. در این دوره با رویکرد ایجاد جامعه‌ی مدنی، رهنمودهایی چون «ارتقاء فرهنگ مشارکت عمومی با تأکید بر اصل حقوق شهروندی و مسئولیت اجتماعی، نهادینه کردن آزادی‌ها و حقوق مصرح در قانون اساسی، گسترش مشارکت مردم و اعمال نظارت عمومی بر امور مختلف کشور از طریق گسترش نهادهای مدنی در قالب احزاب، گروه‌ها، تشکل‌های صنفی و تخصصی و ...» (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۸: ب: ۱۵ و ۱۹) به ادبیات برنامه‌ریزی وارد شد. بر اساس مطالعات رفیعی و مدنی (۱۳۸۰) سیاست تعدیل در برنامه سوم در راستای دو برنامه پیشین

دانسته شده و لذا گسترش برنامه‌های رفاهی نیز با انگیزه تحت کنترل درآوردن تبعات و آثار سوء توسعه مورد توجه بوده است. برنامه چهارم (۸۸-۱۳۸۴) اولین برنامه از مجموع چهار برنامه‌ای است که در چارچوب سند چشم‌انداز ۲۰ ساله نظام تدوین یافته است و عهده‌دار رشد پایدار دانایی‌محور می‌باشد. بر اساس مبانی نظری برنامه، «هدفمند نمودن یارانه‌ها، استقرار نظام شناسایی خانوارهای کم‌درآمد و متوسط، برپایی نظام کارآمد و فراگیر و جامع تأمین اجتماعی، تأمین حداقل معیشت مردم، ساماندهی نهادها و دستگاه‌های حمایتی و امدادی دولتی در قالب تشکیلات واحدی با عنوان «وزارت رفاه و تأمین اجتماعی»، توسعه کارآفرینی و توانمندسازی فقرا و نهادینه کردن امنیت غذایی» (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۴۸۷-۴۸۶) به عنوان خطوط راهبردی تأمین اجتماعی مدنظر قرار دارند. در این برنامه، توزیع عادلانه درآمد همچنان به عنوان پیامد رشد اقتصادی در نظر گرفته شده است. فصل سوم برنامه پنجم (۱۳۹۴-۱۳۹۰) با عنوان اجتماعی، ارتقاء شاخص‌های توسعه انسانی، گسترش بیمه‌های اجتماعی و استقرار نظام جامع تأمین اجتماعی، سلامت و بیمه‌های مربوط به آن و نیز حمایت و توانمندسازی اقشار و بخش‌های آسیب‌پذیر را مورد تأکید قرار داده است. برنامه‌های توسعه‌ی ایران غالباً تحت تأثیر الگوهای جهانی قرار داشته است اما این الگوها به ویژه بعد از انقلاب سال ۵۷، متأثر از پارادایم‌های غالب توسعه نبوده‌اند. به بیان دیگر از آنجا که برنامه‌های بعد از انقلاب همگی در برش زمانی بعد از دهه ۱۹۹۰ تدوین یافته‌اند، انتظار می‌رود که رویکرد انسانی و قابلیت‌ی، الگوی غالب برنامه‌ها باشد اما این برنامه‌ها در روندی متفاوت به شدت متأثر از سیاست‌های منبعث از اجماع واشنگتن و سیاست‌های پیشنهادی از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هستند. تأثیر پذیری از رویکرد‌ها و نسخه‌های خارجی و بی‌توجهی و غفلت نسبت به شرایط داخلی کشور موجب شده که گفتمان‌های جدید توسعه نقد‌های جدی را نسبت به سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه‌ای تجربه شده در کشور‌های در حال توسعه، که حتی نتوانستند به اهدافی که خود تعریف کرده‌اند دست پیدا کنند، مطرح کنند. این گفتمان‌ها به اروپا مداری این سیاست‌ها ایراد گرفته چرا که "اروپامداری پدیده‌ای فرهنگی است که آن را باید جنبه‌ای از فرهنگ و ایدئولوژی جهان سرمایه‌داری مدرن دانست که مدعی است تنها راه حل پیش‌رو برای کشورهای غیر غربی تقلید و رفتن به راه و شیوه توسعه غربی به مثابه بهترین جهان ممکن است. امین در کتاب اروپامداری

چگونگی ظهور و ترویج این پدیده فرهنگی را چنین مطرح می‌کند. اروپا مداری به عنوان فرهنگ و ایدئولوژی مسلط "یک غرب ازلی"^۸ را اختراع کرد که از زمان تولدش تاکنون بی‌مانند بوده است. هم‌تا و مکمل این برساخته مصنوعی و افسانه‌ای، تصویری سطحی از دیگری (مردمان مشرق زمین^۹ یا شرق^{۱۰}) بود که البته آن نیز بر پایه‌های افسانه‌ای بنیان یافته بود. فرآورده این بینش اروپامدار، قرائت معروف و متداولی از تاریخ غربی^{۱۱} است که می‌گوید از زمان یونان باستان تا رم، بعد تا اروپای فئودال مسیحی و در نهایت تا اروپای سرمایه‌داری، همیشه تاریخ غرب با پیشرفت توأم بوده است. این برساخته، به عنوان دقیق‌ترین نظریه برای توجیه نیای فرهنگ و تمدن اروپایی، بیش از همه در کتب مدارس ابتداییو افکار عمومی، خلق و نشر پیدا کرده است (امین، ۱۳۸۹: ۱۲۶). گفتمان پسااستعماری نیز معطوف به نقد سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه در دوره پس از استعمار است و متمرکز بر واقعیت‌هایی چون ترویج مثبت‌پنداری نسبت به توسعه غربی، القای ارزش‌های توسعه غربی، احاله دادن آسیب‌ها و مشکلات برآمده از توسعه به نیروها و منابع بعید و بی‌ربط، بهنجارسازی و کنترل انضباطی افراد از طریق سازوکارهای روانشناختی، عادی و بهنجار جلوه دادن وضعیت نابسامان و امیدوارسازی‌های کاذب با وعده و وعیدهایی چون در حال توسعه و پیشرفت بودن است. العطاس به نقل از ممی^{۱۲} و فانون^{۱۳} عنوان می‌کند "استعمار، استعمار شده را از تاریخ خارج می‌سازد، به این معنا که او دیگر سوژه تاریخ نیست بلکه بیشتر ابرژه آن است. خاطرات آزادی رنگ می‌بازند، علاقه و احساس محو می‌شوند، و حتی به ذهن استعمار شدگان خطور نمی‌کند که احتمالاً می‌توانند عامل تغییر در تاریخ باشند. به علاوه، استعمار کاری بیش از تهی کردن ذهن استعمار شده انجام می‌دهد. استعمار به سراغ گذشته مردم سرکوب شده می‌رود و آن را تحریف و بی‌قواره، و منهدم می‌کند. فکری را که استعمار آگاهانه می‌کوشید به مغز بومی‌ها فرو کند این بود که اگر مستعمره نشینان را ترک کنند، آنان فوراً به بربریت، انحطاط، و سبعبیت سقوط می‌کنند (العطاس، ۱۳۹۰: ۶۰). نظریه پردازان پسا توسعه با نقد رویکرد و سیاست‌های مرسوم

^۸. eternal west

^۹. orients

^{۱۰}. The orient

^{۱۱}. western

^{۱۲}. Memmi

^{۱۳}. Fanon

توسعه که عمدتاً غربی و آمریکایی هستند هدف توسعه مورد نظر آنها را نه بهبود وضع انسان و جامعه انسانی بلکه کنترل و سلطه بر انسان و جامعه است. به هر حال در پرتو نقد هایی که گفتمان های جدید نسبت به الگو و سیاست توسعه مرسوم داشته اند تغییر از اروپامداری و آمریکا مداری به تکثرگرایی و زمینه و متن گرایی به عبارتی گذار از اصل همانندی و همگرایی به اصل ناهمانندی و ناهمگرایی به عنوان جهت گیری های جدید در مطالعات توسعه شناخته می شوند آنها چرخش از نگاه های ساده انگارانه و مبتنی بر شاخص های ساده چون رشد اقتصادی، تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه به نگاه های عمقی و محتوایی تر که بحث های خود را از ساحت اقتصادی به ساحت های اجتماعی و فرهنگی ارتقا داده اند. از اواخر دهه هشتاد در گفتمان توسعه شاهد تغییراتی هستیم و طرح الگوهای جدید و جایگزینی که مبتنی بر زمینه های اجتماعی، فرهنگی و شرایط بومی کشورها هستند مورد اعتنا قرار گرفته چرا که چنین الگوهایی می توانند نه تنها آسیب های ناشی از توسعه و پیشرفت را کاهش دهند بلکه به پایداری اقدامات و حرکت هایی که در راستای توسعه و پیشرفت انجام می شوند نیز کمک کرده و می توانند مشارکت و حضور بیشتر مردم و جمعیتی که هدف توسعه هستند را تأمین کنند.

۶- تحلیل و نتیجه گیری

الگوی توسعه تجربه شده در ایران کمتر خصلت بومی و درون زا را داشته است به گونه ای که برنامه های توسعه به رغم اینکه با پسوند های اجتماعی و فرهنگی تعریف شده اند لیکن وجه اقتصادی در تمامی آنها وجه غالب بوده است. بی تردید توسعه اجتماعی معطوف به رفاه اجتماعی و کیفیت زندگی است، به شرطی که رفاه و کیفیت زندگی را در معنای بسیط و فراگیر آن در نظر بگیریم و آن را به نیاز های اساسی فرو نگاهیم. حداقل این است که اگر توسعه اجتماعی را در معنای جدید آن مقدم بر توسعه اقتصادی ندانیم مکمل با توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دیده شود که مرجع آن نظام اجتماعی است نظامی که باید آن را در یک فضای اجتماعی متکثر و شبکه‌ای فهم و درک کرد. تقدم و اهمیت توسعه اجتماعی ریشه در این ایده دارد که مسئله و حلقه مفقوده توسعه را باید در شرایط تاریخی و فرهنگی، فقدان خلیات و سنت های مقوم و تسهیل کننده پیشرفت و توسعه جستجو کرد که دگرگونی و تثبیت آنها در گرو اهتمام به توسعه انسانی و اجتماعی است. آنچه که

در دوره جدید مورد تأکید است این که توسعه در گرو مشارکت خلاق مردم، علم باوری در مدیریت و اجرا و گسترش دانش تجربی است (عظیمی، ۱۳۷۷: ۷۶). توسعه اجتماعی در معنای جدید آن با افزایش ظرفیت نظام اجتماعی، ساختار اجتماعی، نهادها، خدمات و سیاست بهره‌گیری از منابع برای سطوح زندگی مطلوب‌تر تعریف می‌کنند تحقق چنین توسعه‌ای در گرو توانمندسازی، بسط حضور و مشارکت مردان و زنان در عرصه عمومی و شبکه چندگانه روابط اجتماعی است. که امکان ایجاد دگرگونی‌های بنیادی در ساختارها و روابط اجتماعی با انگیزه تحقق اهداف ادغام اجتماعی، انسجام اجتماعی و پاسخگو کردن کارگزاران را فراهم می‌سازد. در مجموع توسعه اجتماعی در شکل فراگیر و پایدار آن با مولفه‌هایی همچون بهبود در کیفیت زندگی، تحقق برابری و عدالت اجتماعی، نیل به یکپارچگی اجتماعی، تحقق نظام شایسته‌سالاری، مشارکت اجتماعی در قالب بسط انجمن‌ها و نهادهای مدنی، تقویت قابلیت و ظرفیت نظام اجتماعی، پاسخگویی به ضرورت‌های حاصل از دگرگونی‌های مختلف، پذیرش تکثر اجتماعی با حفظ انسجام ملی و ارتقای توانمندی‌ها و قابلیت‌های نظری و عملی آحاد افراد جامعه و نیل به کنشگرانی که در قامت شهروندان فعال که سازنده جامعه‌ای گرم و سرزنده هستند پیوند دارد. در حالیکه تأکید بیش از حد بر رشد و توسعه اقتصادی در غیاب توسعه اجتماعی مبتنی بر بسط نهادهای دموکراتیک، حقوق اجتماعی و سیاسی، عام‌گرایی، خرد جمعی و ارزش‌های اخلاقی به جنون کسب سودهای آنی و فوری و اقتصاد دلالی می‌انجامد که مخل اخلاق، حقوق اجتماعی و محیط زیست است. از الزام‌های توسعه اجتماعی پایدار سامان‌دهی و مدیریت برای برخورداری از شبکه کارآمد گروه‌های حرفه‌ای و متخصص، تقویت انجمن‌های علمی در مقیاس ملی، منطقه‌ای و محلی به عنوان بازوهای فکری و اجرایی نظام می‌باشد که این کار می‌تواند علاوه بر اینکه به تقویت ظرفیت‌های اجرایی و آزادسازی انرژی و نیز تحقق فرصت بیشتر برای مشارکت آحاد مردم در بخش‌های مختلف پیش‌بینی شده در اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی کمک کند و نیل به توسعه اجتماعی پایدار را در پی داشته باشد. در توسعه اجتماعی می‌توان این ایده را مطرح نمود که به رغم اینکه توسعه اجتماعی در درجه نخست معطوف به ایجاد تغییرات مثبت و بهینه در ساختارهای اجتماعی برای فراهم‌سازی ظرفیت و بسترهای مناسب جهت نیل به توسعه مطلوب است لیکن تقویت عاملیت انسانی نقش بنیادی را دارد. و در این امر سهم سیاست‌های اجتماعی، راهبردها و برنامه‌های رفاهی را

نمی توان از نظر داشت. که توصیف و تبیین آنها از حیث پیامدی بنا به قاعده، فهم ما از رویداد های جهان اجتماعی زمانی کامل می شود که بتوانیم پیامد های آنها را شناسایی و تحلیل کنیم؛ می تواند گشایشگر باشد. که به اجمال به دو راهبرد کمک و توانمندسازی اشاره می شود. در راهبرد اول آحاد افراد جامعه به عنوان افراد نیازمند کمک و مساعدت تلقی می شوند که توسعه اجتماعی در قالب سیاست و برنامه های رفاهی باید در صد تدارک خدمات رفاهی و پاسخ به نیازهای مادی آنها برآید. طرفداران این نگاه خود را مردم گرا و چه بسا که حامی واقعی طبقات پایین اجتماعی می دانند و رسالت خود را کمک به آنها دانسته و چه بسا که بر نقش محوری مردم هم تاکید کنند. لیکن باید توجه داشت درست است که مردم در کانون توسعه اجتماعی قرار دارند اما این به معنای نگاه توده ای داشتن به جامعه نیست بلکه توجه به مشارکت در مقیاس نهادی و سازمان یافته مورد نظر است که تحقق آن نیازمند نوعی مدیریت نهادی پویا و کارآمد است که از نگاه توده ای بر نمی آید. آنچنانکه در سیاست باز توزیع پوپولیستی که حتی وفادار به نامی که برای خود اختیار کرده نیست، که نمونه آن را در سیاست و برنامه هدفمندسازی بارانه های نقدی دولت قبل شاهد آن بوده ایم و یا طرح و اجرای برنامه های ضربتی و اورژانسی که در بهترین حالت نقش تسکینی و آنی را دارند نه تنها امکان نیل به توسعه اجتماعی پایدار ممکن نیست بلکه برآیند آن وابستگی به دولت و انفعال خواهد بود. چرا که دولت قبل از اینکه مترصد امر حقوق اجتماعی، در معنای فراگیر آن برای همه گروه های اجتماعی باشد، واقعیتی که در قوانین بالادستی چون قانون اساسی دیده شده و نقش کانونی را در توسعه اجتماعی دارند. تمام هم و غم خود را مصروف مدیریت توزیع کمک و هدایای نقدی و جنسی در پرتو درآمدهای نفتی و تحقق به اصطلاح رفاه نفتی یا سخاوت وابسته به رانت کرده که به موجب تغییر در عایدات نفتی توأم با نوسان های مختلف دارد.

در راهبرد دوم به افراد جامعه به عنوان دریافت کنندگان منفعل کمک برای ارتقای رفاه و فائق آمدن بر فقر و نداری شان نگاه نمی شود. بلکه در مقام نظر و سیاستگذاری تکیه بر این ایده و نگاه است که آحاد افراد جامعه از پتانسیلی خیلی بیشتر از صرف دریافت کنندگان منفعل که گویا همواره چشمداشت و دست نیاز و حاجت به دارندگان و مراکز قدرت دارند، نگریسته می شود. در این راهبرد بنا به قاعده میکروفیزیک قدرت آنها خود صاحب قدرت اند هرچند که نسبت به آن وقوف لازم را ندارند و هنر و تلاش سیاست

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی معانییم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: بر سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداد ۱۳۹۳

اجتماعی در شکل ایده آل آن است که به بالفعل شدن پتانسیل های نهفته و آزاد سازی انرژی آنها کمک کند که این امر از طریق بر نامه های ترویجی و توانمند سازی که در مرکز سیاست های عملی توسعه اجتماعی قرار دارند میسر و ممکن می شوند. و بر این مبنا است که کنشگران اجتماعی هم کارگزار توسعه و هم بهره مند از مواهب توسعه می شوند. این راهبرد از جانب دولت های توسعه گرا پیگیری می شود که با ویژگی هایی چون اتکاء به جامعه، ارتقای عملکرد اقتصادی، تقویت زیرساخت های نهادی، قضایی، آموزشی، بهداشتی و نیز فراهم نمودن زمینه های بسط فضای عمومی و تعامل با نهادها و تشکل های مدنی، اعمال نقش نظارتی مناسب، دیوانسالاری کارآمد، شایسته سالاری قوی شناخته می شوند.

منابع

- استیگلیتز، جوزف (۱۳۸۲)، به سوی پارادایم جدید توسعه، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۹۶-۱۹۵، ص. ۱۱۵-۱۰۴.
- العطاس، سید فرید (۱۳۹۰) گفتمان های جایگزین در علوم اجتماعی آسیا، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- امین، سمیر (۱۳۸۹) اروپامداری، نظریه فرهنگی سرمایه داری مدرن، ترجمه موسی عنبری، تهران، نشر علم.
- رفیعی، حسین و مدنی، سعید (۱۳۸۰)، بررسی تطبیقی دیدگاه های توسعه و رفاه اجتماعی در ایران، مجموعه مقالات همایش توسعه اجتماعی، (دی ماه ۱۳۷۸)، تهران، علمی و فرهنگی، ص. ۱۰۱-۷۱.
- سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۸ الف)، نکاتی پیرامون برنامه سوم توسعه کشور، تهران، سازمان برنامه و بودجه.
- سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۸ ب)، سیاست ها و رهنمودهای کلی برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران؛ پیوست یک لایحه، تهران، سازمان برنامه و بودجه.
- سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور (۱۳۸۳ الف)، مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه؛ جلد اول، تهران، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور.
- سن، آمارتیا (۱۳۸۱) توسعه به مثابه آزادی، ترجمه حسین راغفر، تهران، کویر.
- عظیمی، حسین (۱۳۷۷) ایران و توسعه، اصفهان، اتاق بازرگانی و صنایع و معادن.

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: به سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارديبهشت و خرداد ۱۳۹۳

غفاری، غلامرضا و رضا امیدی (۱۴۸۸) کیفیت زندگی شاخص توسعه اجتماعی، تهران، نشر شیرازه.
فاین، بن (۱۳۸۵)، سرمایه اجتماعی و نظریه اجتماعی؛ اقتصاد سیاسی و دانش اجتماعی در طبیعت
هزاره سوم، ترجمه سید محمد کمال سروریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
نورث، داگلاس (۱۳۷۹) ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران.
نشر نی.
هایامی، یوجیرو (۱۳۸۰) اقتصاد توسعه، از فقر تا ثروت ملل، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران، نشر
نی.

Dunning, John. H. (2004) towards a New Paradigm of Development: Implications for International Business Research.
Stieglitz, J. (2002), *Participation and Development: Perspectives from the Comprehensive Development Paradigm*, Review of Development Economics, Vol. 6, pp. 163-182.